

ولایت و شئون آن در قرآن و عرفان

مریم داروند زاده^۱

^۱ کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور تهران مرکز، ایران (نویسنده مسئول)

darvand.z.m@gmail.com

چکیده

ولایت و رهبری، از مهم ترین مسائل در معارف دینی و نیز مباحث عرفانی است. این مقام گاه در مقام ظاهر و تشریع و قانون گذاری و حکومت داری و گاه در مقام باطن و تکوین است. از این رو واژه «ولی» و مشتقات آن، یکی از پرکاربردترین واژه های قرآن کریم است که به صورتهای گوناگون نازل شده است. این واژه ۲۳۶ بار در قرآن کریم آمده که ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل و ۱۲۴ مورد دیگر به صورت اسم به کار رفته است. واژه ولایت فقط دو بار در قرآن آمده است، که در هر دو مورد به صورت ولایت استفاده شده است. بنابراین ولایت، یکی از مهمترین و اساسی ترین محورهای بحث های قرآنی و عرفانی است تا جایی که در روایت های بسیاری آمده، و به تمامی مراتب و مفاهیم آن پرداخته شده است. سوال اصلی این مقاله مقام ولایت و خاتمیت و شئون آن در قرآن و عرفان اسلامی می باشد زیرا ولایت کلید دیگر فرائض است و این والی امر است که ما را به سوی دیگر واجبات آنگونه که خداوند می خواهد، رهنمون می سازد، بنابراین کسی که ولایت ندارد یا شناختی نسبت به مقام ولایت ندارد در گمراهی به سر می برد، چرا که او نمی تواند اعمالش را آن گونه که مورد خواست خداست، انجام دهد. در این مقاله، به بیان مبانی نظری تحقیق که شامل تعریف جامعی از مقام ولایت و خاتمیت و شئون و مراتب آن در قرآن و عرفان اسلامی می باشد پرداخته شده و سپس به دیدگاه های مختلف از میان مهم ترین کتب موجود پرداخته شده است.

واژه های کلیدی: ولایت، خلافت، خاتمیت، انسان کامل، ولایت مطلقه

مقدمه

تأمل ودقت خردورزانه در هستی و مراتب آن ، این نکته را نشان می دهد که اشتداد وجودی در پرتو ولایت و نزدیکی به مبدا هستی ، شکل پذیرفته و کسی بیش ترین نمود هستی را با خود دارد ، که بیش ترین ولایت و قرب را به این مبدأ داشته باشد. از این رو، انسان که بیش ترین پذیرش را برای تحمل ولایت دارد برترین پدیده ای است که می تواند این بار را به دوش کشد.

سر این مسئله آن است که انسان کامل برزخ بین حق و خلق است و با هر دو طرف مناسبت دارد و همین مناسبت دوسویه انسان کامل موجب ارتباط یافتن حق با خلق و اتصال خلق با حق می شود و به تبع آن فیض خداوند به خلق و مخلوقات جهان می رسد، به گونه ای که اگر انسان کامل نباشد ، هیچ مناسبتی بین دیگر موجودات با خداوند برقرار نبوده ، فیض الهی استمرار نخواهد یافت.

به اعتقاد اهل الله ، از نظر تكثر ، انبیاء و اولیاء متعددند، ولی از نظر حقیقت ازلی ، همگی یک حقیقت بیش نیستند که همان حقیقت محمدی (صلی الله علیه و آله) است . آن حقیقت ، در نشئه عنصری به وزان شرایط اجتماعی و جغرافیایی ، به صورت انبیاء و اولیای مختلف در می آید و همه مظاهر اویند. تا اینکه سرانجام، کمال جلوه گری آن در بدن عنصری حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله) ظهور می یابد و همه آن حقیقت ، در وجود آن حضرت جاری می شود. هر کدام از انبیاء و اولیاء مظهري از حقیقتی هستند ، که به طور کامل تنها در وجود آخرین پیامبر جلوه کرده است. در نظرگاه دینی ، ولایت مهم ترین رکن ایمانی دانسته شده و آیات و روایات بسیاری به تبیین چیستی، چگونگی و مراتب آن می پردازد.

به نظر شیعه ، ختم ولایت مطلقه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و ختم ولایت مقیده فرزندش مهدی (عج) است. چون نبوت ظهور ولایت است پس هر چه دایره نبوت عامتر باشد، دلیل برشمول دایره ولایت خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همانطور که نبوت جمیع انبیاء از آدم تا عیسی از مراتب و شئون نبوت محمدی (صلی الله علیه و آله) بود ، پس ولایت ایشان که باطن نبوت شان است نیز از مراتب و شئون ولایت محمدی (صلی الله علیه و آله) است و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آنها در امت محمدی (صلی الله علیه و آله) است پس ختم آن نیز به دست ولی ای از اولیای این امت خواهد بود.

ولایت و شئون آن

همانطور که بیان شد انسان کامل دارای مرتبه ولایت و خلافت است ، لذا ابتدا موضوع ولایت و در تعریف آن عناوین زیر مورد بحث و بررسی قرار می گیرد:

ولایت در لغت

در کتب لغت در مورد ولایت بحثهای مفصلی آمده، اما آنچه ما در صدد بیان آن هستیم از چند کتاب تجاوز نمی‌کند: مانند «مصباح المنیر»، «صاحح اللغة»، «تاج العروس» و «لسان العرب» که نمونه‌هایی از کتب ارزشمندی در لغت محسوب می‌شوند، کلمه‌ی ولایت که مصدر یا اسم مصدر است با بسیاری از اشتقاقات آن همچون: ولی و مولی و والی و اولیاء و موالی و تولی و ولایت و غیرها در قرآن وارد شده است. در این مقاله به بررسی برخی موارد می‌پردازیم:

ولی: همان یاری‌کننده است. والی مالک تمامی اشیا می‌باشد که در آنها تصرف می‌کند. ولایت با کسره به معنای سلطنت است و ولایت و ولایت به معنای یاری کردن هستند. ... ولی یعنی سرپرست یتیم که امور او را سرپرستی کرده، به کارهای او می‌پردازد. ... مولا در احادیث فراوان ذکر شده است. «مولا» اسمی است که بر جماعت کثیری نهاده می‌شود که عبارتند از: رب، مالک، آقا، روزی‌دهنده، آزادکننده، یاری‌کننده، دوستدار، تبعیت‌کننده، همسایه، پسرعمو، هم‌قسم، هم‌عهد، داماد، بنده، آزادشده و کسی که مورد انعام قرار گرفته است. (ابن منظور، ۱۳۸۸: ج ۱۵، ص ۴۱۲ - ۴۰۶؛ دراین‌مورد ر.ک: فیروزآبادی، ۱۳۵۷ش، ج ۴، ص ۴۰۱)

«ولی»، مثل ولی یتیم که متولی امر یتیم است و تمام آنچه که مرتبط به یتیم است را انجام می‌دهد و ولی زن (مثلاً شوهر، ولی زنش است و پدر، ولی دخترش است) آن کسی است که متولی عقد ازدواج دخترش است و این ولی دختر، رها نمی‌کند دختر را تا با هر کسی که بخواهد ازدواج کند. (ابن منظور، ۱۳۸۸ش، ج ۱۵، ص ۴۰۷)

صاحب فرهنگ تاج العروس همچنین می‌گوید:

الْوَلِيُّ: فُعِيلٌ بِمَعْنَى فَاعِلٍ مِّنْ تَوَالَتْ طَاعَتُهُ مِّنْ غَيْرِ تَخَلَّلِ عَصِيَانٍ، أَوْ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ مِّنْ يَتَوَالَى عَلَيْهِ إِحْسَانُ اللَّهِ وَ إِفْضَالُهُ. (زبیدی، ف، ۱۲۰۵ه، ج ۲۰، ص ۳۱۵)

«ولی» صفت مشبیه بر وزن فعیل است که به معنای فاعلی به کار می‌رود، یعنی: "فردی که اطاعت کردن از او، پی‌درپی و همیشگی و بدون عصیان در میان آنهاست" و یا به معنی مفعولی به کار می‌رود، یعنی: "فردی که احسان خدا و نیکیهای او بر آن فرد، پیوسته است".

و الْوَلِيُّ لَهُ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ: فَمِنْهَا: الْمُحِبُّ، وَ هُوَ ضِدُّ الْعَدُوِّ، اسْمٌ مِّنْ وَالَاهُ إِذَا أَحَبَّهُ وَ مِنْهَا: الصَّدِيقُ. وَ مِنْهَا: النَّصِيرُ مِّنْ وَالَاهُ إِذَا نَصَرَهُ وَ وَلِيَ الشَّيْءَ... (زبیدی، محمد مرتضی، ف، ۱۲۰۵ه، ج ۲۰، ص ۳۱۰)

زبیدی در «تاج العروس» می‌گوید: ولی معانی بسیار دارد، که به اختصار به چند نمونه از معنای ولی می‌پردازیم: بعضی از آنها محب است، و آن ضد دشمن است، و آن اسم است از ماده ی والاه یعنی او را دوست داشت، و بعضی از آنها صدیق است، و بعضی از آن معانی نصیر است از ماده ی والاه یعنی یاری کرد او را.

در معنی لغوی ولایت در «مصباح المنیر» گوید: الْوَلِيُّ مِثْلُ فُلَسٍّ، (فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۶۷۲)، به معنی قُرب است، در «صاح اللغه» گوید: الْوَلِيُّ به معنی قُرب و نزدیک شدن است. (جوهری، اسماعیل بن عماد، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۵۲۸)

برخی بر این عقیده می باشند که بین «ولایت» و «وَلَايَة» فرقی نیست و هر دو واژه به معنای نزدیک بودن و سرپرستی می باشند. اما برخی دیگر میان این دو واژه فرق می گذارند و معتقدند ولایت به معنای تولیت و سلطنت است و ولایت به معنای ربوبیت، محبت، نصرت، موالات و صله است و همچنین ولایت، متعلق به خالق و ولایت، متعلق به مخلوق است. (جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۵)

ابن منظور و زبیدی نیز چنین ذکر کرده اند:

وَلِيَ الشَّيْءَ وَ وَلِيَ عَلَيْهِ وِلَايَةً وَ وِلَايَةً، وَ قِيلَ: الْوِلَايَةُ الْخُطَّةُ كَالْإِمَارَةِ، وَ الْوِلَايَةُ الْمَصْدَرُ. ابْنُ السَّكَيْتِ: الْوِلَايَةُ، بِالْكَسْرِ، السُّلْطَانُ، وَ الْوِلَايَةُ وَ الْوِلَايَةُ النَّصْرَةُ. يُقَالُ: هُمْ عَلَى وِلَايَةٍ [وِلَايَةٍ] أَيْ مَجْتَمِعُونَ فِي النَّصْرَةِ. وَ قَالَ سِيبَوَيْهٍ: الْوِلَايَةُ، بِالْفَتْحِ الْمَصْدَرُ، وَ الْوِلَايَةُ، بِالْكَسْرِ، الْأَسْمُ مِثْلُ الْإِمَارَةِ وَ النَّقَابَةِ، لِأَنَّهُ اسْمٌ لِمَا تَوَلَّيْتَهُ وَ قُمْتَ بِهِ فَإِذَا أَرَادُوا الْمَصْدَرَ فَتَحُوا. قَالَ ابْنُ بَرٍّ: وَ قَرِءَ مَا لَكُمْ مِنْ وِلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ بِالْفَتْحِ وَ الْكَسْرِ، وَ هِيَ بِمَعْنَى النَّصْرَةِ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: الْكَسْرُ لُغَةٌ وَ لَيْسَتْ بِذَلِكَ. التَّهْذِيبُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ، قَالَ الْفَرَاءُ: يَرِيدُ مَا لَكُمْ مِنْ مَوَارِيثِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، قَالَ: فَكَسَرُ الْوَاوِ هَاهُنَا مِنْ وِلَايَتِهِمْ أَعْجَبُ إِلَيَّ مِنْ فَتْحِهَا لِأَنَّهَا إِنَّمَا تَفْتَحُ أَكْثَرَ ذَلِكَ إِذَا أُرِيدَ بِهَا النَّصْرَةُ، قَالَ: وَ كَانَ الْكَسَائِيُّ يَفْتَحُهَا وَ يَذْهَبُ بِهَا إِلَى النَّصْرَةِ، قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: وَ لَا أَظُنُّهُ عِلْمَ التَّفْسِيرِ، قَالَ الْفَرَاءُ: وَ يَخْتَارُونَ فِي وَلِيَّتِهِ وِلَايَةُ الْكَسْرِ، قَالَ: وَ سَمِعْنَا بِهَا بِالْفَتْحِ وَ بِالْكَسْرِ فِي الْوِلَايَةِ (ابن منظور، ف. ۵۷۱، ج ۱۵، ص ۲۰۷، زبیدی، ۱۲۰۵، ج ۲۰، ص ۳۱۰)

ابن سیده: "وَلِيَ الشَّيْءَ" و "وَلِيَ عَلَيْهِ"، مصدر آنها "وِلَايَةً" و "وِلَايَةً"، است. و گفته شده که "ولایت" مانند (اماره) به معنای (سیاست کردن) و "ولایت" مصدر است. ابن سکیت گفته که "ولایت" به معنای "سلطنت" است و "ولایت و ولایت" هر دو معنای (نصرت) است... و سبویه گفته است: "ولایت" با فتحه، مصدر و "ولایت" با کسره، اسم است، مانند "اماره" (= فرمانروایی) و "نقابه" (= ریاست بر گزیدگان) زیرا که این واژه اسم است از چیزی که تو ولایت آن را بر عهده گرفته ای و به انجام آن اقدام کرده ای. پس آنان (= عربها) وقتی قصدشان استعمال مصدر باشد از "ولایت" استفاده می کنند. ابن بری گفته است: "ولایت" در آیه (... وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وِلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ...) هم با فتحه و هم با کسره خوانده شده و به معنای (نصرت) است... فراء گفته است: و در ترکیبی مانند «ولیته ولایه» (= من بر او ولایت یافتم) کسره را بر گزیده اند (= ولایت را).

واژه ولیّ، هم درباره انسان مؤمن به کار میرود، و هم درباره ی خدای متعال فالله هو الولی (شوری/ ۹)؛ به گونه ای که به مؤمن «ولی خدا» گفته می شود و به خدا «ولی المومنین». اما واژه «مولی» در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۲ش، ص ۸۸۵. ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۹۸۵-۹۸۴)

ولایت در نگاه قرآن

واژه «ولی» و مشتقات آن، یکی از پرکاربردترین واژه های قرآن کریم است که به صورتهای گوناگون نازل شده است. این واژه ۲۳۶ بار در قرآن کریم آمده که ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل و ۱۲۴ مورد دیگر به صورت اسم به کار رفته است. واژه ولایت فقط دو بار در قرآن آمده است، که در هر دو مورد به صورت ولایت استفاده شده است. (جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۹۶-۱۹۵).

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (انفال/۷۲)

"آنان که به خدا ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان کوشش و فداکاری کردند (یعنی مهاجرین مکه) و هم آنان که (به مهاجرین) منزل دادند و یاری کردند (یعنی انصار مدینه) آنها دوستدار و مددکار یکدیگرند و آنهایی که ایمان آورده اند لیکن مهاجرت نکرده اند هرگز شما دوستدار و طرفدار آنها نباشید تا وقتی که هجرت گزینند، ولی اگر از شما در کار دین و پیشرفت اسلام مدد خواستند بر شماست که آنها را یاری کنید مگر آنکه با قومی که با شما عهد و پیمان (مسالمت) بسته اند به خصومت برخیزند. و خدا به هر چه می کنید بیناست."

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾ (کهف/۴۴)

"آنجا ولایت و حکمفرمایی خاص خداست که به حق فرمان دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند." «ولی» یکی از اسمای حضرت حق، خود منشا ولایت است. یعنی از آنجا که خداوند یاور مؤمنان هدایت کننده آنها به سوی نور و دور کننده آنها از گمراهی ها و تاریکی ها است. بنابراین تنها اوست که ولی مؤمنین است. این تأکید در بیش از چهل آیه قرآن آورده شده است. [مانند] بقره: (۱۰۷، ۱۲۰، ۲۵۷ و ۲۸۶) آل عمران: (۶۸) انعام: (۵۱ و ۷۰) توبه: (۵۱ و ۱۱۶) نساء: (۱۲۳، ۱۷۳) کهف: (۱۷) اعراف: (۳ و ۱۵۵) نساء: (۴۱) و رعد: (۱۶)

از اهمیت این بحث در قرآن کریم، میتوان یافت که ولایت و فهم آن، نقش بسیار مؤثری در شکوفایی معرفت و کمال انسان دارد؛ به گونه ای که معرفت حضرت حق در گرو شناخت مراتب و مقامات انسان است و مهمترین مقام انسان، مقام ولایت اوست، بر این اساس «هجویری» معتقد است: «ولایت قاعده و اساس طریقت عرفان است و همه معرفت سالک، جمله بر ولایت و اثبات آن دارد» (جلایی هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۵۹ ش، ص ۲۶۵).

ولایت از نظر منابع روایی

شایان ذکر است، روایات بسیاری، ولایت را از اساسی ترین و مهم ترین پایه ها و ارکان اسلام شمرده اند، چرا که شامل مساله سرپرستی و زمامداری امور دینی اعم از ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، مادی و

معنوی، عبادی و اجتماعی می شود مسائلی که همه از شئون دین اسلام هستند و از اموری اند که رسول الله (صلی الله علیه و اله) بر آن ولایت داشته است. (حسینی تهرانی، محمد حسین، ۱۴۲۶ ق، ج ۲، ص ۲۰۶) در منابع روایی شیعه، و همچنین بعضی از منابع روایی اهل سنت، مصداق «ولی الله» یا «اولی الامر» اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند که در این جا به چند نمونه از آن اشاره مینمائیم:

در وسائل الشیعه آمده است حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

این قرآن کریم کتاب صامت خدای است و من کتاب ناطق خداوند می باشم. کتاب مبین در ظاهر قرآن است و در باطن، امام مبین میباشد که همانا امیر المؤمنین (علیه السلام) است. (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۳۴)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در خطبه غدیر خم فرموده است: مردم هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند سبحان آن را در من احصاء و ضبط نموده است و هر چه را که من میدانم تمام آن را در امام متقین، علی بن ابی طالب احصاء و ضبط نمودم و هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی آموخته ام و اوست امام متقین. (علامه مجلسی، محمد باقر، ۱۳۸۰ ش، ج ۳۷، ص ۲۰۸)

علامه محمد بن حسن صفاردر «بصائر الدرجات» احادیث بسیاری درباره فرمان برادری ابوباد از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) و پیشوایان معصوم (علیه السلام) آورده است (علامه صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، باب ۱۳، ۱۴ و ۱۵)

حاکم حسکانی با سند خود از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) نقل کرده که فرمود: شریکان من کسانی هستند که خداوند اطاعت آنان را با اطاعت خویش و من مقرون ساخت و درباره آنان چنین نازل کرد: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. من گفتم: ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: تو نخستین آنان هستی. (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۴)

جوینی نیز به سند خود در ضمن حدیثی طولانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که خطاب به برخی از صحابه فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله... نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا اولی الامر افراد خاص یا و برخی از مؤمنانند یا شامل همه آنان می شود؟ پس خداوند به پیامبرش دستور داد و الیان امر را به مردم بیاموزد و برای ایشان همانگونه که نماز و زکات و حج را تفسیر کرده است، ولایت را تفسیر کند. پس رسول خدا (صلی الله علیه و اله) من را در غدیر خم برای مردم منصوب کرد...» (جوینی، ابراهیم بن محمد، ج ۱، ص ۳۱۳، باب ۵۸ ح ۲۵۰)

ولی و ولایت در اصطلاح اصیل عرفان

گفتیم ولایت از «ولی» به معنی قرب گرفته شده است، از این رو «حبیب» را ولی گویند زیرا به «محب» خود نزدیک است. ولایت از نظر لغوی، هر گونه قربی را شامل است، اما در اصطلاح اهل عرفان در قلمرو قرب به خدای سبحان استعمال می شود. (قیصری، محمود، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۶)

ولایت به معنای قرب و ظهورات مختلفی دارد تا جایی که به مقام قرب حق به اشیاء منتهی می شود که به آن «معیت قیومیه» و «سریانیه» می گوید در کتاب «تعریفات جرجانی» آمده است: هنگامی که عبد از خود فانی و به حق باقی می گردد، به ولایت دست یافته است؛ "و هی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه" (جرجانی، السید شریف علی بن محمد بن علی، ۱۴۱۷ ق، ص ۳۲۹)

هجویری ولایت را به معنی محبت (جلاییهجویری، علی بن عثمان، ۱۳۳۶ ش، ص ۲۶۶) دانسته است و محمد نسفی می گوید: «بدانکه ولایت نزدیکی و دوستی است. نزدیکی و دوستی که مقام قرب و محبت است، یک مقام است، و اگر چنانچه دو مقام، مقام محبت بعد از مقام قرب باشد، که محبت بی قرب امکان ندارد. از جهت آنکه مراد از قرب، معرفت است. پس معرفت هر که زیاده بود، محبت او زیاده باشد» (نسفی، عزالدین، ۱۳۴۴ ش، ص ۷۹) و همچنین ایشان در مورد ولایت گفته اند: ولایت به معنای نزدیکی می باشد (نسفی، عزالدین، ۱۳۵۰ ش، ج ۱، ص ۳۱۶).

واستاد علامه حسن زاده آملی در این باب فرموده است:

هر چیزی را علامت است و علامت سُفرای الهی (ولایت) است. (حسن زاده آملی، حسن، چ ۲، ۱۳۷۵ ش، ص ۷۳-۷۱).

سید حیدر آملی نیز در تعریف ولایت می نویسد:

«الولی هو المحبوب تاره : والمحَبّ تاره فاذا كان فی المقام المحبوبيّ ، فلا تكون ولايته كسبیه و لا هو موقوفه علی شیء ، بل تكون ازلیه ، ذاتیه ، وهبیّه ، الهیّه كما كانت لخاتم الاولیاء و اتباعه الخصیصین الذی قال «كنت ولیاً و ادم بین الماء و الطین» و اما اذا كان الولی فی المقام المحبّی فلا بدّ له من الاتصاف بصفات الله و التخلق باخلافة لیصدق علیه انه ولیّ و الا فلا و من هذا قالوا: «الولاية هی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه و ذلك بتولی الحق اياه حتّی یبلغه مقام القرب و التمكن» (آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ ش، ص ۲۷۰)

ولی گاهی به معنی محبوب و گاهی به معنای حبّ است. ولی در مقام محبوبي، ولایتش نه کسبی است و نه موقوف به چیزی است. بلکه ازلی ذاتی و هبی الهی است. همان طور که این معنا اختصاصی به خاتم الاولیاء و اتباع خاصش دارد، آن جا که فرمود «من ولی بودم در حالی که آدم هنوز در آب و گل و خلق نشده بود» و اما آن گاه که ولی در مقام و معنای محبّی باشد، پس باید متصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق او باشد تا ولی بودن بر او صدق کند و آلا ولی نیست.

ولایت وقتی تحقق می یابد که علاوه بر قیام عبد برای خدا، اخلاق او نیز به اخلاق و اوصاف الهی مبدل گردد؛ به گونه ای که علم او، علم الهی، قدرت او، قدرت الهی و فعل او، فعل حق باشد. و مصداق این حدیث قدسی گردد که:

بنابراین باید توجه داشت که قواعد اصلی عرفان با اصول تشیع سازگاری کامل دارد زیرا رکن دوم عرفان برولایت استوار است و رکن اول آن بر توحید و وحدت حقیقت اصل وجود، به این معنی که نزد عرفاء صادر اول یعنی اولین موجودی است که از خداوند متعال بوجود آمد- وجود مقدس «حقیقت محمدیه» است. بدین معنا که حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است، در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت خود را تحقق میدهد. در مرتبه اسماء و صفات الهی با انبا از غیب و رفع تخاصم در قالب حقیقت اسم اعظم، در عالم ارواح به واسطه روح مهدوی (عج) و در مرتبه شهادت نیز در صورت نبی ای که از انبیاء از آدم تا عیسی (علیه السلام) و بالاخره در چهره کاملترین مظهر خود یعنی حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و اله) ظهور نموده و بدین ترتیب ختم تمامی این نبوات و ولایت را می نماید. اما علیرغم آنکه خود صاحب تمامی این ولایات است چون به کسوت نبوت و رسالت در این عالم ظاهر می گردد و اینجا مانع از ظهور جنبه ولایت وی میباشند بدین جهت ظهور ولایت او در قالب اولیای امتش محقق میگردد. (حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۲ش، ص ۲۰۵)

حضرت امام خمینی (ره) در کتاب مصباح الهدایه با چند مقدمه، اصل ولایت را اثبات می کنند. ابتدا اینکه هیچ یک از اسماء و صفات با داشتن تعینات محرم سرّ حضرت حق نیستند. پس لابد برای کشف اسرار و ظهور اسماء، خلیفه ای الهی و غیبی باید باشد تا از آن استخلاف کند تا نور اسرار الهی در آینه این خلیفه منعکس شود و به وسیله او درهای برکت و چشمه های خیرات باز گردد. این خلیفه الهی دارای وجه غیبی به عالم اسماء و صفات است، لذا انوار آن وجه غیبی در این وجه اسمایی و صفاتی متجلی میشود این خلافت همان روح خلافت محمدیه و اصل و مبدأ آن است و این همان حقیقت ولایت است. پس ولایت قرب و محبوبیت و تصرف و ربوبیت یا نیابت است، یعنی همه اینها از مراتب ولایت علوی است که با حقیقت خلافت محمدی در مرحله امر و خلق اتحاد دارد. و نبوت مقام ظهور خلافت است و ولایت مقام باطن خلافت است. (خمینی، روح الله، ۱۳۷۲، ص ۲۹)

پس می توان براساس مجموعه ی اقوال فوق به این نتیجه رسید که ولایت به معنی نزدیکی و قربی است که عبد به حق پیدا می کند، و بر اثر نزدیکی و فنای امیال و خواسته های خود در خواسته های حق تعالی به مقام سر پرستی بندگان می رسد.

اقسام ولایت

ولایت به معنای سرپرستی چندین صورت دارد:

۱-۴-۱ ولایت تکوینی؛ ولایت واقعی و حقیقی

برخی معتقدند؛ ولایت تکوینی زمانی محقق است که رابطه بین سرپرست و سرپرست شده‌ها رابطه علت و معلول باشد. این نوع ولایت به تکوین و موجودات عینی جهان مربوط می‌شود. این نوع رابطه از سرپرستی حقیقی و به عبارتی ضروری است. از این رو هیچ گاه تخلف بردار نیست.

ولایت تکوینی دو نوع است ولایت ذاتی و ولایت عرضی. ولایت ذاتی مخصوص خداوند است. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۳۲).

برخی از آیات قرآن کریم که اشاره به ولایت تکوینی خداوند دارند عبارت‌اند از آیه ۹ سوره شوری، آیه ۴ سوره سجده، آیه ۱۰۱ سوره یوسف، آیه ۴۴ سوره شوری و آیه ۱۶ سوره قاف. (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، ج ۶، ص ۱۶) نوع انسان نیز ولایتی تکوینی دارد که این ولایت عرضی است. تسلط انسان بر نفسش نوعی ولایت تکوینی است؛ چرا که اعضاء انسان در خدمت نفس انسان قرار دارند. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۳۲)

ولایت تشریعی؛ ولایت قراردادی و اعتباری

ولایت تشریعی بر خلاف ولایت تکوینی، اعتباری و قراردادی است و رابطه علت و معلولی بین دو طرف ولایت وجود ندارد. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۵).

در واقع ولایت تشریعی مقام و منصب قانونی است که خداوند به برخی از افراد به عنوان مقام رسمی عطا کرده است تا به امور دینی و اجتماعی انسان‌ها رسیدگی کنند. (همتی، همایون، ۱۳۶۳ش، ص ۸۱). خداوند در آیات ۲۵۷ سوره بقره، ۶۸ سوره آل عمران، ۱۹ سوره جاثیه و ۳۶ سوره احزاب به ولایت تشریعی اشاره کرده است. (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، ج ۶، ص ۱۸-۲۰)

این ولایت بر دو نحو است ولایت بر تشریع و ولایت در تشریع. ولایت بر تشریع با یک تحلیل عقلی به ولایت تکوینی برمی‌گردد. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۵)

اعتباریت و قراردادی بودن ولایت بر تشریع به دلیل امکان تخلف آن است بر خلاف ولایت تکوینی که امکان تخلف در آن وجود ندارد. (طاهری خرم آبادی، سید حسن، ۱۳۹۰ش، ص ۸۹-۹۰). در حالی که ولایت در تشریع هیچ ارتباطی با ولایت تکوینی ندارد. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۵)

الف-ولایت بر تشریع؛ قانونگذاری الهی است.

ولایت بر تشریع همان قانون‌گذاری و تشریع احکام است. این ولایت در حیطه قوانین و مخصوص خداست که در آیه ۶۷ سوره یوسف نیز این مساله تاکید شده است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ حکم فقط ویژه خداست» (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۴؛ معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۴۶-۱۵۰).

این قوانین از جهت وضع که توسط مولی یعنی خداوند وضع می‌شود تخلف ناپذیر است اما از جهت عمل کردن به آن از طرف انسان که تحت ولایت خداوند است تخلف و عصیان پذیر است. یعنی انسان در پذیرش آن مختار است. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۴)

ب- ولایت در تشریع؛ ولایت در فعل انسان

ولایت در تشریع که از آن به عنوان ولایت تشریعی نام می‌برند به عنوان فعل انسان در مورد ولایت است؛ و به ولایتی گفته می‌شود که در محدود تشریع و تابع قانون الهی باشد که در فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۴). ولایت در محدوده تشریع در قرآن کریم و روایات اسلامی، بر دو قسم است گاهی به معنای ولایت بر مجبوران است. و گاهی نیز این ولایت در تشریع به معنای تصدی امور جامعه انسانی است. (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۵)

ولایت از نظر محققان اهل عرفان

ولایت یکی از عناصر مهم تصوف اسلامی معرفی شده است. (منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۹۰ش، ص ۴۲) به نحوی که سلوک الهی بدون ولایت معنا ندارد. (عبداللهی، ناجی، ۱۳۹۵ش، ص ۷۶). به نظر بسیاری این ولایت ریشه در تعالیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) دارد. (منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۹۰ش، ص ۳۷). بررسی منابع تصوف نشان داده است که ولایت تفاسیر مختلف و گوناگونی در شاخه‌های متعدد صوفیه داشته است و هر کدام از شاخه‌های تصوف بر اساس مبانی خود این مفهوم را تبیین کرده‌اند. (عبداللهی، ناجی، ۱۳۹۵ش، ص ۸۴).

به نظر بسیاری از اهل تصوف ولایت جنبه باطنی دین و حقیقت معرفت و بندگی خداوند است که ملازم دوستی و نزدیکی بندگان به خداوند متعال از طرفی (نسفی، عز الدین، ۱۳۸۶ش، ص ۷۹) و دوستی و نزدیکی خداوند متعال به بندگان و همه ی موجودات عالم از طرفی دیگر است.

باطن ولایت در عرفان گنجی مخفی است که مراتبی دارد که حقیقت آن معین نیست چرا که نه قابل درک است و نه صفتی و تعریفی دارد که بتوان آن را معین کرد. (منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۹۰ش، ص ۳۷)

ولایت از نظر محققان اهل عرفان، دارای اقسام مختلفی است؛ که به اختصار به آن می‌پردازیم:

قسم اول: تقسیم می‌شود به ولایت عامه و خاصه

قسم دوم: تقسیم می‌شود به ولایت مطلقه و مقیده

قسم سوم: تقسیم می‌شود به ولایت شمسیه و قمریه و نجمیه

ولایت عامه

ولایت عامه همان ولایتی است که برای عموم مؤمنان می باشد و آیه شریفه «الله ولی الذین آمنوا و آخرجهن من الظلمات الى النور...» (بقره، ۲۵۷)

نیز بدان اشاره دارد اگر حق تعالی ولی مؤمنان باشد. پس مؤمنان نیز به حکم اضافه بدان متصف می باشند. (آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ش، ص ۳۸۲)

ولایت خاصه

ولایت خاصه مخصوص اربابان سیر و سلوک است که عبارت است از فنا عبد در حق و قیام عبد به حق یعنی بنده از خود رها شده و در حق فانی گشته و به او بقاء و باقی مانده. به عبارت دیگر بنده افعال خود را در افعال او صفاتش را در صفات او و ذاتش را در ذات او فانی میکند.

قصیری در این خصوص میگوید:

«وصی عامه و خاصه و عامه حاصله لكل من آمن الله و عملا صالحا قال الله تعالى: ولی الذین آمنوا و الغاصه هو الفناء فی الله سبحانه ذاتاً صفتا و فعلاً» (قصیری، داوود، ۱۳۸۱ش، ص ۲۲)

یعنی ولایت بر دو قسم است: ولایت عامه و خاصه و ولایت عامه بر همه مؤمنان نیکوکار حاصل است چه این که خداوند فرموده است خدا ولی کسانی است که ایمان آورده اند و ولایت خاصه عبارت است از فانی در خداوند از نظر ذات و صفات و افعال، بعد میگوید پس ولی یعنی فانی در خدا و قایم به خود و کسی که مظهر اسماء و صفات خدا شده باشد.

ولایت مطلقه و مقیده

ولایت مطلقه همان ولایت کلی است که جمیع ولایات جزئی افراد آن هستند در مقابل ولایت مقیده که فرد فرد آن ولایت جزئی است. به تعبیر دیگر، ولایت خاصه که همان ولایت مهدی (عج) است، گاه مقید به اسمی از اسماء وحدی از حدود می شود، گر چه از حیث ذات دارای اطلاق و شمول است و گاه مطلق از تمامی انحای تجلیات ذاتی میباشد. بنابراین ولایت خاصه محمدی (صلی الله علیه و آله) تقسیم می شود، به ولایت مطلقه و مقیده. از ولایت مطلقه به ولایت عامه و از ولایت مقیده به ولایت خاصه نیز تعبیر می کنند. (خمینی، روح الله، ۱۴۰۶ق، ص ۶۲)

ولایت شمسیه، قمریه، نجمیه

ولایت مطلقه ی محمدیه گاه در وجود جزئی شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تجلی می کند، در این صورت آن را «ولایت شمسیه» می نامند و گاه در مشکات یکی از اوصیای خاص او، یعنی علی (علیه السلام) و اوصیای آن بزرگوار، تجلی می نماید، که بر آن «ولایت قمریه» اطلاق می کنند. به هر دو نیز «ولایت

شمسیه» گویند: چنانکه در صورت مقید شدن آن به حدی از حدود، به اعتباری «ولایت قمریه» و به لحاظی «ولایت نجمیه» خوانده شده است. (روحانی نژاد، حسین، چ ۲، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۴۰)

عالی ترین درجه و مرتبه ی ولایت مطلقه است که باطن نبوت مطلقه به شمار می آید و در بر دارنده ی کمالات نبی مطلق و ازلی و ابدی است؛ چنان که سرور اولیا و سید اوصیاء علی ع فرمودند: کنت ولیا و آدم بیم الماء و الطین و پیامبر مطلق و خاتم الانبیاء فرمودند: انا و علی من نور واحد و خلق الله روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام و بعث علی مع کل نبی سرا و معی جهرا (روحانی نژاد، حسین، چ ۲، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۳۷)

یک نکته بسیار قابل اهمیت است و آن این که: مقام ولایت در هر شخصی از مقام نبوت همان شخص، ارفع است، نه این که ولایت در شخصی، بر نبوت و رسالت شخص دیگر ارفع باشد. به عنوان مثال مقام ولایت پیامب اکرم ص که جنبه ی حقانی دتردد، از مقام نبوت و رسالتش که جنبه ی خلقی دارند، اشرف است؛ چرا که مقام ولایت هر انسانی رابطه ی خاص باطنی اوست با خدای خودش؛ و طبیعی است که این چنین شرافت دارد بر وجه خلقی آدمی و رو کردن به کثرت ها. (صمدی آملی، داود، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۱۵)

شئون و مقامات ولایت

ولایت در هر مقام و شأنی، دارای معانی مختلفی است که ذیلاً بعضی از آنها مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ولایت مقام فناء فی الله است

در اصطلاح اهل عرفان، ولی همان فانی فی الله و باقی الله است، یعنی کسی است که متخلّق به اخلاق الهی است یا کسی است که اخلاقش را به اخلاق الهی تبدیل کرده است همچنان که در «المقدمات من کتاب نص النصوص فی الفصوص الحکم» آمده است:

«الولاية، عبارة عن قيام العبد الله، و تبدیل اخلاقه باخلافه و تحقیق اوصافه باوصافه، كما قال (ص) «تخلقوا بالخلق الله» بعیت یكون علمه علمه و قدرته قدرته و فعله فعله كماورد فی الحديث القدسی: «لا یزال یتقربالی عبدی بالنوافل حتی احبه، فاذا احبه، کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله، فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش» (آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۸ ش، ص ۳۷۹)

ولایت عبارت است از قیام عبد برای خدا و تبدیل اخلاق الهی و اوصافش به اوصاف اوست چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «به اخلاق الهی متخلّق شوید» به گونه ای که علم و قدرت و فعل او خدائی شود، چنان که در حدیث قدسی آمده است: مدام بنده ام با نوافل به من نزدیک می شود تا این که من محبّ اومی شوم، پس هر گاه محبّ او شدم، من گوش و دست و پای او می شوم، پس او به وسیله من می شنود و سخن میگوید و هلاک می کند.

ولایت مقام تصرف در خلق است

انسان هر گاه منصب ولایت را احراز کرد، منصب خلافت را احراز کرده و به نیابت از خداوند و به اذن او حکم میکند و عالم نیز از او اطاعت میکند این مقام موسوم است به مقام «کن»

شیخ اکبر در الفتوحات المکیه می نویسد:

«و لم یرد نص عند الله و لا عن رسوله فی مخلوق أنه اعطی (کن) سوی الانسان خاصه . و ذالک فی وقت کان النبّی (صلی الله علیه و سلم) فی غزوه تبوک فقال ، کن اباذر ، فکان ابوذر و ورد الخبر فی امل الجنه ان الملك یأتی الیم فبقول لهم بعد ان یستأذن فی الدخول علیهم فاذا دخل ، ناولهم کتاباً من عند الله بعد أن یُسَلِّم علیهم ، من الله ، فاذا فی الكتاب لِکُلِّ انسان یخاطب به: «مِنَ الْحَیِّ الْقَیُّومِ الذی لا یموت الی الحی القیوم الذی لا یموت. اما بعد فانی اقول للشیء کن فیکون و قد جعلتک تقولُ للشیء کن فیکون ، فقال صلی الله علیه و سلم . فلا یقول أَحَدٌ من اهل الجنه للشیء کن إلا و یكون : (ابن عربی ، جمله ۳ ، ص ۲۹۵)

هیچ نصّی از ناحیه خداوند از ناحیه رسول او درباره مخلوقات که به او جواز اختصاص «کن» یعنی موجود باش عطا شده باشد بجز انسان ، به طور خاصی وارد نشده و آن در وقتی است که نبی (صلی الله علیه و سلم) در غزوه تبوک فرمود:

«اباذر موجود باش» پس ابوذر موجود شد. و درباره اصل بهشت در اخبار آمده است که فرشته پس از اذن دخول به سوی اهل بهشت می آید و بر آنها وارد می شود و نامه ای را از ناحیه خداوند به سوی آنها میرساند بعد از آنکه سلام خداوند را به آنها میرساند . در آن نامه خداوند ، هر انسانی را خطاب، کرده به این صورت «از حیّ قیومی که هرگز نمی میرد به حیّ قیومی که هرگز نمی میرد اما بعد از من هر گاه به چیزی امر می کنم ، ایجاد شو ، ایجاد می شود تو را نیز به گونه ای قرار دادم که هر گاه امر به ایجاد چیزی بکنی ، ایجاد می شود . سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : پس کسی از اهل بهشت امر به ایجاد چیزی نمی کند مگر آنکه ایجاد شود.

و همچنین تصریح می کند که عالم مسخر انسان است آن جا که میگوید:

«فکما انه لیس شیء من العالم إلا و هو یسبح بحمده ، کذلک لیس شیء من العالم إلا و هو مسخر لهذا الانسان اما تعطیه صورته فقال تعالی:

«و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً : «(جاثیه، ۱۳) فکلّ ما فی العالم فتحت تسخیر الانسان ، و علّم ذلک من علمه و هو الانسان الکامل و جهل ذلک من جعله ، و هو الانسان الحیوان» (ابن عربی ، ۱۳۸۷ش، ص ۱۹۹)

همان طور که هیچ چیز در این عالم نیست مگر آن که به تسبیح و ثنای خدای مشغول است . همچنین هیچ چیز در این عالم نیست مگر آنکه مسخر این انسان است . به خاطر آن چه که حقیقت صورتش به او عطا می کنند چنان که خدای تعالی فرمود: «ما همه آن چه را که در آسمان و زمین است در تسخیر تو در آوردیم » پس

هر چه در عالم وجود دارد تحت تسخیر انسان است و علم نسبت به عالم از علم اوست و همان انسان کامل است و جعل نسبت به آن از جعل اوست آن از جعل اوست و او همان انسان حیوان است.

ولایت مقام باطن نبوت است

جميع محققين از عرفاء بر اين باورند كه ولايت باطن نبوت است كه آرا برخي از آنها ذيلاً نقل مي شود:

ملاصدرا مي گوید:

«انّ للنبوة باطناً و هو الولاية و ظاهراً و هو الشريعة» (شيرازی، صدر الدين، ۱۳۶۳ش، ص ۴۸۵) نبوت دارای باطنی است كه ولايت است و ظاهری است كه شريعت است .

همچنين سيد حيدرآملی مي گوید: ولايت، باطن نبوت است، و تأكيد مي فرمايد: «و قد علمت ان الظاهر لا ياخذ التاييد و القوة و القدرة و التصرف و العلم و جميع ما يفيض من الحق تعالى الا بالباطن، و هو مقام الولاية الماخوذة من الولي و هو القرب . و الولي بمعنى الحبيب ايضاً منه . فباطن النبوة الولاية . و هي تنقسم بالعامّة و الخاصّة . فالاولى تشتمل على كل من آمن بالله و عمل صالحاً على حسب مراتبهم، كما قال الله تعالى «الله ولي الذين آمنوا» (الآية). الثانية تشتمل على الواصلين السالكين فقط ، عند فنائهم فيه و بقائهم به (آملی، سيد حيدر، ۱۳۶۸ش، ص ۳۸۲) دانستی كه ظاهر، تاييد و قوت و قدرت و تصرف و علم و همه آن چيزهايي را كه از سوي حق تعالى افاضه مي گردد، جز از طريق باطن به دست نمي آورد و آن مقام ولايت است كه از ولي اخذ شده يا همان مقام قرب است . ولي همچنين به معني حبيب است . پس باطن نبوت، ولايت است و آن بر دو قسم است: عام و خاص . ولايت عام شامل همه كساني مي شود كه به خدا ايمان آورده و بر حسب مراتب خود عمل صالح انجام مي دهند؛ آنچنان كه خداوند سبحان مي فرمايد: «الله ولي الذين آمنوا (بقره/ ۲۵۷)» و دوم مشتمل بر سالكان به منزل رسيده است هنگام فنا آنها در خدا و بقايشان به او . علامه طباطبائي در اين مورد مي نويسد:

نبوت يك واقعيّتي است كه احكام ديني و نواميس خدائي مربوط به زندگي را به دست آورد و به مردم مي رساند و ولايت واقعيّتي است كه در نتيجه عمل به فراورده هاي نبوت و نواميس الهي در انسان بوجدومي آيد. (طباطبائي، محمد حسين، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۴)

به عبارت ديگر نسبت ميان نبوت و ولايت ، نسبت ميان ظاهر و باطن است و دين كه متاع نبوت است ظاهر ولايت و ولايت باطن مي باشد .

چنان كه شمس الدين لاهيجي نيز مي گوید:

«الولاية باطن النبوة و هي الحقيقة ، نسبة الى الشريعة» ولايت باطن نبوت است و آن نسبت به شريعت ، حقيقت است. (لاهيّجي، شمس الدين محمد بن يحيى، ۱۳۷۱ش، ص ۲۷۶)

مرتبه ولایت از مرتبه نبوت بالاتر است

اهل معرفت بر این حقیقت اتفاق نظر دارند که مرتبه ولایت از مرتبه نبوت در شخص واحد بالاتر است. در این قسمت به نقل آراء برخی از آنها می پردازیم:

شیخ اکبر در این معنا میگوید: فاذا سمعت احداً من اهل الله يقول إن الولی فوق النبی صلی الله علیه و اله و الرسول فانه یعنی بذلک « شخص واحد : و هو أن الرسول علیه السلام من حیث هو ولی اتم من حیث هو نبی و رسول...»

اگر از یکی از اهل الله شنیدی که می گوید : ولی ما فوق نبی (صلی الله علیه و آله) و رسول است ، مراد در شخص واحد است به این معنا که رسول از این جهت که ولی است اتم از جهت نبی و رسول است.

سید حیدر آملی نیز در این معنا می گوید:

«ان النبی و الرسول لهما التصرف فی حب الظاهر و الشریعة و الولی التصریف فیہ بحسب الباطن الحقیقه و من. هنا قالوا ، الولاية أعظم من النبوة و ان لم یکن الولی أعظم من النبی . لأن الولاتیه هی التصرف فی الباطن . و النبوة هی التصرف فی الظاهر » (آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ش، ص ۱۶۹)

نبی و رسول به حب و ظاهر و شریعت و ولی به حب باطن و حقیقت تصرف در خلق دارند. و این بجاست که گفته شده ولایت اعظم از نبوت است . هر چند که ولی ، اعظم از نبی نباشد زیرا ولایت ، تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر.

کاشانی نیز در شرح منازل السائرین می گوید:

بی گمان مقام ولایت، برترین مقام است و به همین جهت گفته می شود که مقام ولایت پیامبر، برتر از مقام نبوتش می باشد؛ به این معنا که حیثیت ولایت - که باطن و روح نبوت است - بالاتر از نبوت او است که ظاهر ولایتش می باشد. (کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲ش، ص ۶۰۶).

حکیم سبزواری در باب نسبت ولایت با نبوت و این که برخی، از سخنان اهل عرفان این گونه برداشت کرده اند که ولی به طور کلی از نبی برتر است، می گوید:

اهمیت ولایت نسبت به نبوت در یک شخص است؛ یعنی این بُعد ولایت نبی مهم تر از بُعد نبوت او است و این سخن هرگز به معنای آن نیست که ولی از پیامبر مهم تر باشد تا در نتیجه، پیامبر تابع ولی باشد. (سبزواری، ملاهادی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۷۸).

با توجه به بررسی های انجام شده می توان بیان کرد، ولایت با نبوت پیوند دارد و به نظر برخی ولایت، خود نوعی نبوت انبائی می باشد، نه نبوت تشریعی و نبوت نیز مستلزم ولایت است؛ وزمانی که ولایت به انتها رسید، نبوت آغاز می گردد.

ختم ولایت

یکی از مباحث مهمی که در عرفان مطرح است و در مسئله ولایت ولی الله باید به آن توجه شود. بحث ختم ولایت خاتم الاولیاء است.

آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به مرتبت خاتمیت ولایت مطلقه، مزین ساخته است مربوط به شرافت و مکانت نفس نفیس حضرت ختمی مرتبت است که مظهر اتم الهی و قطب عالم امکان و اکمل نوع انسانی است؛ به تعبیر دیگر، اگر می‌گوییم مقام خاتمیت ولایت مطلقه در میان انبیاء، اختصاص به رسول اکرم (ص) دارد، مراد آن نیست که بعد از آن حضرت ولی ای نیامده و یا نخواهد آمد، بلکه مراد آن است که چون آن حضرت به حسب اعتلای وجودی و ارتقای نفسانی نزدیک‌ترین و مقرب‌ترین موجودات به حضرت حق تعالی است، حیطة ی مقام ولایت او نیز محیط و حاکم بر جمیع ولایت‌هاست، آنچنان که فقط او به نحو اتم مفتخر به ندای «اعطیت جوامع الکلم» (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۴۰) است، و در میان کلمات وجودی عالم، فقط او به نحو اکمل از رتبه ی وساطت فیض وجود، فاعلیت و اعطای کمال کل اهل عالم، که مقتضای مقام صادر اول است، بهره مند است و بعد از وی هر یک از اولیای محمدیین، علی ع، فاطمه س، حسن ع، حسین ع الی المهدی المو عود المنتظر ع به اعتباری صاحب ولایت مطلقه ی خالی از واسطه اند و مقام و مرتبه ی آنان، مقام «او ادنی» و مآخذ علم آنان بالوراثه مآخذ علم پیغمبر و مرتبه ی الوهیت است، و به لحاظی دارای ولایت خاصه اند، چون ولایت آنان به حسب سعه ی دایره، مضاف به ولایت محمدیه ص است «و کانت ولایتهم علی قلب محمد». بر خلاف ولایت دیگر انبیاء علیهم السلام، که چون آنان بر خلاف پیامبر اکرم ص و اولیای محمدیین به مقام احدیت نایل نشده اند. لذا ولایت کمل انبیاء، ولایت قمریه و ولایت اولیاء و ائمه علیم السلام ولایت شمسیه است، و به لحاظی ولایت ائمه چون تابع ولایت محمدیه است، ولایت قمریه و ولایت کمل از انبیا و اولیاء، ولایت نجمیه است؛ زیرا کسب معرفت از مقام احدیت یا بلا واسطه و بالاستقلال است یا با واسطه و بالوراثه. بالاستقلال آن اختصاص به مقام ختم انبیاء ص داشته و بالوراثه از مختصات اولیای محمدیین علیهم السلام است که آن حضرت فرمود: انی تارک فیکم (صمدی آملی، داود، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸-۱۱۹).

مقصود از خاتم کسی است که به کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است (کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹) این اصطلاح در شرح و عرفان در مورد دو امر نبوت و ولایت به کار رفته است.

اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت توسط او را به کمال رسیده و نظر محبان به مرگ او مختل می‌گردد (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، ج ۳۲، ص ۲۰۱-۲۰۲).

نتیجه گیری:

یکی از مهمترین و بنیادی ترین نظریه های حکمی و معرفتی مبتنی بر آیات و روایات اسلامی نظریه های معرفتی ولایت و خلافت انسانکامل می باشد. این واژه ها خلاصه اصول معرفتی شیعه می باشد، زیرا حکمت و معرفت بدون شناخت ولایت حقیقی از نظر عرفا و حکما معرفت نیست و انسان را به سر منزل مقصود نمی رساند.

در مقاله پیش رو ضمن ارائه تعریف دقیقی از معنا و مفهوم ولایت و خلافت انسان کامل در بین ارباب لغت و حکمای شیعه مقام و جایگاه آن از منظر قرآن کریم و روایات و احادیث ائمه معصومین مورد بررسی قرار گرفت.

اهمیت موضوع در این مقاله از دو جنبه حائز اهمیت بودیکی بسط و گسترش معرفت بخشی به جامعه در خصوص جایگاه معرفتی ولایت ائمه معصومین در نظام هستی، زیرا تا کنون در حق ائمه معصومین در امر ولایت اجحاف شده یا در بعضی از متون عرفانی عامه برخوردی چند گانه با آن شده است، و همین امر باعث گردید تا حساسیت حکما و عرفای شیعه بر انگیزته شود و دیگری اینکه این تحقیق از دیدگاه علمی و نظام دانشگاهی در صدد تبیین این موضوع بسیار مهم معرفتی می باشد.

شایان به ذکر است در مورد مساله ولایت و خلافت تا کنون چندین مقاله و کتاب در دانشگاه ها و مراکز حوزوی کشور به چاپ رسیده ولی در مورد موضوع تحقیق و بررسی آن از دیدگاه آیات و روایات و نظر کامل اولیای الهی تا کنون کتاب مستقلی چاپ نشده است.

استفاده از متون معرفتی و عرفانی در لابه لای مباحث افزون بر مستند سازی به آشنایی دانش پژوهان با متون و منابع اصلی عرفان نظری کمک شایانی خواهد بود.

شاید این اثر مقبول در گاه الهی و مورد رضایت صاحب الامر (عج) قرار گیرد و ذخیره ای برای یوم لاینفع مال و لابنون باشد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

آملی، سید حیدر: نص النصوص فی شرح الفصوص ابن عربی، باتصحیحات هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۷ ش

آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، باتصحیحات و دو مقدمه ی هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، ترجمه فارسی مقدمه ها از سید جواد طباطبایی، انجمن ایران شناسی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ ش.

ابن بابویه، من لا یحضر الفقیه، چاپ علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۴ ق.

ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۸۷

ابن عربی، محی الدین، طلع الخصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم، شرح داوود بن محمود القصیری، موسسه محبین للطلعه و نشر، قم، ۱۳۸۱ ش.

ابن عربی، محی الدین، عقله المستوفی، چاپ لیدن، ۱۳۳۶. (نسخه نرم افزار)

ابن عربی، محی الدین، فتوحات مکیه فی معرفه اسرار المالکیه والملکیه، چاپ دارالحیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ

ابن عربی، محی الدین، عقله المستور، مترجم محمد خواجوی، ۱۳۹۱ شابن عربی، محی الدین، الاسری الی مقام الاسری، دندره للطباعه و النشر و مطبوعه من موسسه الجامعه للدراسات و النشر و التوزیع مجد، ۱۴۰۸ ق، بیروت-لبنان ابن فارس، احمد، مقائیس اللغه، محقق هارون عبد اسلام محمد، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش

ابن منظور، لسان (۷۱۱ هـ) بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.

ابن منظور، لسان (۷۱۱ هـ) بیروت، دار صادر، ج ۱۵، ۱۳۸۸ ش. جامی، عبد الرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.

جندی، موید الدین، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، قم، ۱۳۸۱ ش

جلیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل فی معرفه الاواخر والاولی، بیروت-لبنان، دارالکتب العلمیه، ج ۱۴۱۸، ۲ ق-

جلایی هجویری، ابو الحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح ژولوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، تهران، ۱۳۵۹

سید شریف جرجانی، علی بن محمد، کتاب التعریفات، ۱۴۱۷ ق، دار الکتب العربی، بیروت.

جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره)، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱ ش

جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش

جوادی آملی، عبدالله، انسان از آغاز تا انجام، تنظیم مصطفی موسوی تبار، قم، اسراء، ۱۳۸۹ ش

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیه (ف ۳۹۳ هـ) (تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، بیروت دار العلم للملایین الطبعة الرابعة ۱۴۰۷ ق.

- جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين ج ۱، موسسه المحمودی، بیروت،
حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چ ۲، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۵ ش،
حسن زاده آملی، حسن، فتوحات، ۱۳۷۲ ش
حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، ۱۴۲۱ ق.
حسینی تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، مشهد، ۱۴۲۶ ش
حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ج ۱، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، تهران، مجمع
احیاء الثقایه الاسلامیه، البعظه الاولی، ۱۴۱۱ ق،
حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، البیت الاحیا التراث، قم، ۱۴۰۹ ق
خمینی (ره)، روح الله: مصباح الهدایه الی الخلافه الولایه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، زمستان ۱۳۷۲
خمینی (ره)، روح الله: تعلیقات علی فصوص الحکم و مصباح الانس، موسسه پایدار اسلام، ۱۴۰۶ ق
دینایی، غلام حسین، نیایش فیلسوف، چ ۱، دانشگاه رضوی، ۱۳۷۷ ش
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، مکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، تهران، ۱۳۸۳
روحانی نژاد، حسین، ولایت در عرفان، چ ۲، ۱۳۸۷ ش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
زمخشری، جارالله، تفسیر کشاف، تهران، ۱۳۸۹
زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القابوس (ف ۱۲۰۵ هـ)، بیروت المکتبه الحیات
سبزواری، ملاهادی، شرح الاسماء او شرح دعاء الجوشن البیر، تحقیق دکتر نجف علی حبیبی، انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۷۲ ش.
شیرازی، صدر الدین، محمد بن ابراهیم، رسائل فلسفی، تصحیح: ناجی اصفهانی، تهران، ۱۳۷۵
شیرازی، صدر الدین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن العظیم، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش.
شیرازی، صدر الدین، مفاتیح الغیب، انجمن حکمت و فلسفه، تهران، ۱۳۶۳ ش
رکن الدین شیرازی، نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه
تهران، ۱۳۵۹ ش.
علامه صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، باب ۱۳، ۱۴ و ۱۵، قم، مکتبه ایت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
صمدی آملی، داود، شرح رساله انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، ۱۳۸۹ ش.
صدر الدین قونوی، ابوالمعالی محمد بن اسحاق، نفحات الاهیة، تصحیح محمد خواجوی، تهران، ۱۳۷۵ ش
صدر الدین قونوی، محمد بن اسحاق، الفکوک، مقدمه و ترجمه محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولوی، ۱۴۱۳ ق.
صدر الدین قونوی، محمد، اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر
تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۱ ش، چاپ اول
طریحی، فخر الدین بن محمد مجمع البحرین، ج ۱-۲، نشر مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۶۵ ش
طبرسی، مجمع البیان جلدیک، بیروت، دارالکتب العلمیه،
طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، قم، جامعین مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ ش
طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، انتشارات دفتر حوزه علمیه قم، ۱۳۸۸

- طاهری خرم آبادی، سید حسن، ولایت و رهبری در اسلام، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، موسسه دار الهجره، ۱۴۰۵ ق.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، موسسه الرساله للطباعه و النشر والتوزيع، ۱۴۲۶ ق، بیروت-لبنان
- قیصری، داود بن محمود، رسائل قیصری، با تعلیق و تصحیح و مقدمه جلال الدین آشتیانی، با حواشی آقا محمد رضا قمشه ای، تهران، موسسه ی پژوهشی حکمت و فلسفه ی ایران، ۱۳۸۱ ش.
- عبداللهی، ناجی، نگرش تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی، ۱۳۹۵ ش.
- عبد الرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، با تصحیح و تعلیق مجید هادی زاده، تهران، حکمت، ۱۳۸۱ ش.
- عبد الرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین، تصحیح و تعلیق مجید هادی زاده، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۲ ش.
- کلینی، اصول کافی، دارالکتب اسلامی، تهران، ترجمه سید جواد مصطفوی، ۱۳۴۸
- لاهیجی، شمس الدین محمد بن یحیی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۷۱، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوار، چ ۱، ۱۳۷۱ ش.
- منصوری لاریجانی، اسماعیل، عقیق ولایت، ۱۳۹۰ ش.
- مجلسی، محمد بن باقر، بحار الانوار الجامعه الدرر اخبار ائمه اطهار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم، ۱۳۷۷ ش
- نسفی، عزالدین، کشف الحقایق، ۱۳۸۶ ش.
- همتی، همایون، ولایت فقیه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.